خفتگان در بقیع(3)

علي اكبر نوايي

بخش نخست و دوم «خفتگان در بقيع» پيشتر در شماره ‌ هاي 65 و 66 از نظر خوانندگان گرامي اين فصلنامه گذشت، اکنون سومين بخش و دنبالة اين بحث را که معرفي ديگر صحابة صادق و بزرگوار آرميده در بقيع است پي مي ‌ گيريم:

13. جابر بن عبدالله انصاري

جابر بن عبدالله انصاري، از صحابة بلند مرتبه و بزرگوار پيامبر خدا و از مخلص‌ترين دوستداران خاندان عصمت و طهارت است. مادرش نسيبه، دختر عُقبة بن عدي، كنيه‌اش ابوعبدالله و يا ابوعبدالرحمان بوده است. وي در سال دوم؛ بعد از عقبة نخستين، با پدر خويش در عقبه حضور داشته است.

او شخصيتي بلندآوازه است كه همواره در كنار پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم بوده و پس از رحلت آن حضرت تا زمان امام باقرعلیه السلام حيات داشته است. او همان كسي است كه پيامبرخدا به وسيلة او به امام باقرعلیه السلام سلام مي‌فرستد. جابر در اين باره چنين گفته است:

«إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ لِي يَوْماً يَا جَابِرُ إِذَا أَدْرَكْتَ وَلَدِيَ الْبَاقِرَ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلاّمَ فَإِنَّهُ سَمِيِّي وَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي‏...» 1

«همانا پيامبرخدا ـ كه درود خدا بر او و آلش باد ـ روزي به من فرمود: اي جابر، آنگاه كه فرزندم باقر را ملاقات كردي، از من به او سلام برسان. او هم‌نام من و شبيه‌ترين مردم به من است.»

همانگونه که اشاره کرديم، وي همواره در كنار پيامبر بوده و خود گفته است:

«حضرت رسول، شخصاً در بيست و يك غزوه حاضر بود كه من در نوزده غزوة آن شركت داشتم.»2

از منابع تاريخي برداشت مي‌شود، جابر در نبردهاي بدر و اُحُد شركت نداشته؛ زيرا پدرش او را از جنگ منع كرد ولي به مسلمانان و مبارزان آب مي‌رساند. پس از رحلت پيامبر، در تمام جنگ‌ها حاضر بود و در نبرد صفين در ركاب اميرمؤمنان، عليعلیه السلام افتخار حضور داشت.

پدر جابر در كنار پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم

عبدالله، پسر عمرو خزرجي سلمي، پدر جابر، رييس قبيلة بني‌سلمه در عقبة دوم با پيامبر بيعت کرد. در جنگ بدر و اُحد، در ركاب پيامبر و ملازم آن حضرت بود و سرانجام در احد به شهادت رسيد.

جابر‌گويد: «آنگاه كه پدرم در احد تصميم گرفت به ميدان رود، مرا خواند و گفت: فرزندم! من در اين جنگ كشته مي‌شوم و پس از خود، جز پيامبر، كسي را از تو دوست‌تر ندارم. قرض‌هاي مرا بپرداز. تو را دربارة خواهرانت سفارش مي‌كنم. او نخستين كسي است كه پس از شهادتش، گوش و بيني‌اش را بريدند.»3

بزرگي جابر در نگاه پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم

جابر بن عبدالله انصاري محبوب پيامبر و در نظر آن حضرت، از جايگاه رفيعي برخوردار بود.

«در غزوة «ذات‌الرقاع»، شتر جابر از راه رفتن بازماند و بر زمين خوابيد. جابر هر چه نهيب زد، از جاي بر نخاست. در اين حال، پيامبر از انتهاي جمعيت رسيد و فرمود: جابر! چه مي‌كني؟

جابر گفت: پدر و مادرم به فدايت! شترم از راه بازمانده است. پيامبر پرسيد: چوب يا عصا داري؟

جابر گفت: آري. آنگاه عصايش را به آن حضرت داد و پيامبر به وسيلة عصا شتر را وادار کرد که از جا برخيزد. پيامبر بار ديگر شتر را خواباند و پاي مباركش را بر دست‌هاي آن گذاشت و به جابر فرمان داد که سوار شتر شود. جابر‌گويد: هنگامي كه سوار شدم، ديدم در اثر قدم‌هاي پيامبر، شترم از همة شتران پيشي گرفت.» 4

پرسش پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم از قرض‌‌هاي پدر جابر

پيامبر از جابر پرسيد آيا عبد الله قرض‌‌هايش را ادا كرد؟

جابر: قرض‌هاي پدرم باقي است.

پيامبر: طلبكارتان كيست؟

جابر: ... مرد يهودي.

پيامبر: زمان پرداخت کي است؟

جابر: هنگام خشك شدن و پختن خرما.

پيامبر: هرگاه خرما پخته شد، پيش از آن‌كه در آن تصرف كني مرا آگاه ساز....

جابر پس از خشك شدن و پختن خرما، به ياد پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم آورد. پيامبر به نخلستان جابر آمد و از هر نوع خرما مشتي برداشت و کناري گذاشت. آنگاه فرمود: به طلبكار بگو بيايد. جابر طلبكار را آگاه كرد و او (مرد يهودي) آمد.

پيامبر به وي فرمود: طلب خود را از كدام خرما مي‌ستاني؟

يهودي: همة اين‌ها به طلب من كفايت نمي‌كند چه رسد به يك نوع آن!

پيامبر: از هر کدام كه خواهي شروع كن و طلب خرماي خود را بستان.

يهودي: از خرماي صيهاني آغاز مي‌كنم.

پيامبر: با نام خدا شروع كن به پيمانه کردن. تمام پيمانه‌هايش راگرفت و خرما همچنان باقي بود! پيامبر به جابر امر کرد باقي خرماها را به خانة خود ببر تا بركت يابد.»5

آري، جابر بن عبدالله انصاري، از جايگاهي رفيع نزد پيامبر برخوردار بود. از نمونه‌ها و نشانه‌هاي اين علاقمندي، دعوت پيامبر از جابر به شرکت در برخي نشست‌هاي آن حضرت بود. مکرّر به خانة جابر مي‌رفت. حفركنندگان خندق را براي خوردن غذا به خانة جابر برد. براي جابر و پدرش دعا مي‌کرد. اخبار غيبيه را در مواقف مختلف به جابر اعلام مي‌نمود. جابر را جزو دوستان اهل‌بيت خود ناميد. و نيز سلام خود را به وسيلة ايشان به امام باقرعلیه السلام رساند و موارد بسيار ديگر كه در كتب حديثي و روايي آمده است.

جابر بن عبدالله، در قلّه رفيع روايتگري

جابر بن عبدالله انصاري، در سلسله روات و احاديث، داراي جايگاه بلند و رفيع است. ايشان چون پيوسته در كنار پيامبر بود، احاديث نبوي فراوان در سينه‌اش نهفته داشت. از رازهايي خبر داد كه از پيامبر شنيده بود. از حوادثي فتنه‌خيز گفت كه پيامبر آگاهش کرده بود. او ماجراهاي فراواني را به چشم خود ديده بود؛ ماجراهاي تخلّف از فرمان‌هاي پيامبر، عظمت حادثه‌ها، عظمت پيامبر، عظمت عليعلیه السلام ، مظلوميت و غربت خاندان پيامبر بعد از رحلت آن حضرت، ماجراي غم پنهان زهرا و عليعلیهما السلام، ماجراي رفتن علي و فاطمه به در خانه‌هاي مهاجر و انصار... همچنين حضور در كنار علي و همدردي با آن حضرت در ماجراي دفن فاطمهعلیها السلام ، مظلوميت و غربت بيست و پنج سالة عليعلیه السلام و حوادث غمبار اين دوره، شهادت و غربت عليعلیه السلام، ماجراهاي دردآور دوران امامت امام مجتبيعلیه السلام، جگر فروريختة آن حضرت در تشت، غم‌هاي جگرگوشة ديگر زهرا و سبط ديگر نبي، حسين بن عليعلیهما السلام ، و سرهاي بريده و بر نيزه قرار گرفته، نظارة صحنة اسيران پس از حادثة غمبار نينوا، غربت امام سجّادعلیه السلام و... و بالأخره دعاهاي آن گرامي در كنار قبر پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم ، و مناجات‌هاي جانگداز شبانة امام سجاد، ماجراي حرّه و ديدن حملة مسرف بن عقبة تبهكار و سرانجام شهادت سجّاد اهل‌بيت و نيز حوادث غمبار ديگر. از همه مهمتر، زيارتش از شهيدان واقعة طف و گريستن و ناليدن بر مزاري كه همة عظمت‌ها در آن مدفون گرديد؛ مزار سبط نبي، سيد شهيدان عالمِ انسانيت و عاقبت، رساندن سلام گرم پيامبر به باقر اهل‌بيتعلیهم السلام و البته با اين همه، هنوز هم در عظمت جابر و شأنش حرف‌هاي گفتني بسيار است و اين تصويري در حد و توان ما بود که ارائه کرديم.

بالأخره، او روايتگري صادق، امين، عاشق، دلسوخته، غم ديده و هجران كشيده است كه گويي غم همة تاريخ را در دل خود نهفته داشت.

با اين وصف، اگر روايات پيامبر و اهل‌بيت تا دورة امام باقرعلیه السلام ، را بنگريد، كمتر روايتي است كه در سلسله روات آن، شخصيت عظيم جابر، خودنمايي نكند.

جابر و حديث لوح فاطمه علیها السلام

از افتخارات جابر، نقل حديث لوح و قرار داشتن در سلسله راويان اين حديث ا ست؛ ‌حديثي كه ائمهعلیهم السلام ، به آن مي‌باليدند. حديث لوح چنين است.

«ابوبصير از امام صادقعلیه السلام نقل كرد كه پدرم امام باقرعلیه السلام ، به جابربن عبدالله انصاري فرمود: مرا با تو حاجتي است،‌آيا فرصتي هست بيايي با هم بنشينيم و آن حديث را با شما در ميان گذارم؟

جابر: آري، يابن رسول‌الله، هر زمان كه فرمان دهيد، حاضرم.

امامعلیه السلام : مي‌خواهم مرا از لوحي كه دست مادرم زهرا ديده‌اي خبر دهي كه در آن چه نوشته بود؟

جابر: خدا را گواه مي‌گيرم كه در زمان پيامبر‌خدا براي تبريك و تهنيت به ولادت حسين بن عليعلیه السلام به خانة زهراعلیها السلام رفتم. لوح سبزي در دست او ديدم كه گمان كردم زمرّد است. در آن نوشته‌اي ديدم كه مانند نور آفتاب روشن بود. گفتم: دختر پيامبر! پدر و مادرم به قربانت، اين چه نوري است؟ زهراعلیها السلام فرمود: اين لوحي است كه خداوند براي پدرم هديه فرستاد. در آن است نام پدرم و نام شوهرم و دو فرزندم و نام‌هاي پيشوايان و جانشينان از فرزندانم. پدرم آن را به من داد تا خوشحالم کند. سپس جابر اضافه كرد كه من آن لوح را از مادرت گرفتم و نسخه‌اي از آن برداشتم.

امامعلیه السلام : جابر! ممكن است آن را به من نشان دهي؟

جابر: آري.

امامعلیه السلام به اتفاق جابر به خانة وي رفتند و جابر قطعه‌اي از پوست نازك بيرون آورد و به امام باقرعلیه السلام تقديم كرد.

امامعلیه السلام : جابر! لوح را نگه‌دار تا من از حفظ بخوانم و ببين که صحيح است:

به نام خداوند بخشندة مهربان، اين نامه‌اي است از خداي عزيز و حكيم كه توسط جبرئيل امين از نزد پروردگار جهانيان براي محمدصلی الله علیه و آله و سلم كه نور خدا و سفير او به سوي بندگان و واسطة ميان خلق و خالق و دليل و راهنماي به سوي او است، فرستاده است.

محمد! نامِ مرا بزرگ شمار و نعمت‌هايم را شکر گزار و منكر آن مباش. منم پروردگار عالميان، جز من خدايي نيست. منم شكننده و خوار كنندة ستمگران، هلاك كنندة سركشان، پاداش دهندة روز رستاخيز. منم خدا و جز من خدايي نيست، هر كه اميدوار به فضل غير من باشد و يا از غير عدل من بترسد، او را عذابي دهم كه احدي از جهانيان را چنين عذاب نكرده باشم! مرا بپرست و بر من توكّل كن. هر پيامبري كه فرستادم و مدتش به پايان رسيد، براي او جانشيني قرار دادم. تو را بر تمام پيامبران برتر شمردم و وصيّ تو را بر همة اوصيا فضيلت دادم و تو را به دو فرزند گراميت محترم داشتم؛ حسن را معدن علم و حسين را نگهبان وحي قرار دادم و او را شهادت نصيب ساخته، زندگي‌اش را به سعادت منتهي کردم.

او برترين شهيدان در نزد من، كلمة تامّه و حجّت بالغة من است. با دوستي و دشمني او است كه ثواب و عقاب مي‌دهم. اوّل ايشان، بعد از حسينعلیه السلام ، سيدالعابدينعلیه السلام و زينت دهندة اوليا و فرزند او همنام جدّ پسنديده‌اش (محمد باقرعلیه السلام) شكافنده علم و مركز دانش من مي‌باشد.

ششم آن‌ها جعفر صادقعلیه السلام است، آن كس كه دربارة او شك نمايد، هلاكش مي‌كنم. هر كه او را رد كند مرا رد كرده است. او را دربارة شيعيانش مسرور مي‌گردانم، پس از او، فرزندش موسيعلیه السلام است. در دوران او، فتنه و آشوب‌هاي تاريك و دهشتناكي رخ مي‌دهد ولي وجوب حفظ او همچنان تكليف من است. هر كس يك آيه از كتاب الهي را تغيير دهد، بر من دروغ بسته است. واي بر كساني كه پس از گذشتن زمان موسي بن جعفر، منكر حق شوند و دروغ ببندند. فرزند او علي بن موسيعلیهما السلام است؛ كسي كه بار سنگين نبوت را بر دوشش مي‌نهم و او را به اطلاع كامل بيازمايم. درآخر، اهريمني متكبر او را مي‌كشد و در شهري كه بندة صالح، ذوالقرنين بنا كرده، در كنار بدترين آفريده‌هايم (هارون) مدفون مي‌گردد. چشم او را به فرزندش محمدعلیه السلام ، روشن مي‌گردانم. او وارث علم و معدن دانش و محل اسرار من و حجّت و دليل بر خلق من است. بهشت را جايگاه او قرار مي‌دهم. دربارة او هفتاد نفر از خاندانش را شفاعت مي‌كنم. فرزند او عليعلیه السلام است، سعادت را به او مي‌دهم. او ولي و يار من است. او داعي به راه خدا، فرزندش حسنعلیه السلام، خزانه‌دار علم من و براي جهانيان، ماية رحمت است. در او، كمال موسي و نورانيت عيسي و صبر ايّوب مشاهده مي‌شود. فرزندش حجت الهيعلیه السلام است. به وسيلة او تمام فتنه‌ها را از روي زمين برمي‌چينم، و به خاطر او لغزش‌ها را دفع مي‌كنم. گرفتاري‌ها و سنگيني‌ها را برمي‌دارم، درود و رحمت بر اينان باد.

جابر: به خدا قسم همين طور است كه قرائت کرديد.

عبدالرحمان بن سالم كه راوي اين حديث است مي‌گويد: ابوبصير گفت: اگر در مدت عمر خود، جز اين حديث را نمي‌شنيدي تو را كافي بود. آن را جز براي اهل‌بيت خود و اهلش نقل مكن.»6

جابر و علاقه به خاندان پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم

‌جابر ارادت عميقي به خاندان پيامبر و اهل‌بيتعلیهم السلام داشت.

امام صادقعلیه السلام فرمود: «پدرم از پدرش امام زين‌العابدينعلیهم السلام نقل كرد، همان سالي كه امام مجتبي از دنيا رفتند، من روزي پشت سر پدر و عمويم از كوچه‌هاي مدينه مي‌گذشتيم، در آن هنگام، تازه به حدّ بلوغ رسيده يا نزديك به بلوغ بودم، در راه به جابر بن عبدالله انصاري و انس بن مالك و جماعتي از قريش و انصار برخورديم. جابر با ديدن امامان، خود را به پاي حسن و حسينعلیهما السلام افكند و مي‌بوسيد، مردي از قريش كه از بستگان مروان بود بر او خُرده گرفت كه با اين سن و موقعيتي كه از مصاحبت پيامبرخدا كسب كرده‌اي، چنين مي‌كني؟ جابر گفت: اي مرد! از من دور شو، اگر فضل و مقام اين دو بزرگوار را مي‌دانستي، بر من اشكال وارد نمي‌كردي، بلكه خاك زير پايشان را مي‌بوسيدي.»7

روايات فراواني در اين باره، در منابع روايي ما وجود دارد كه گفته‌اند جابر علاقة فراوان به خاندان عصمت و طهارت داشت و نقل‌ها و داستان‌هاي فراواني در كتب تاريخي آمده است که پرداختن به آن‌ها، نوشته را از مسير اصلي خود خارج خواهد کرد و در همين زمينه، بايد به زيارت جابر بن عبدالله انصاري در اربعين اشاره کرد كه آن گرامي، با چه سوز و گدازي به زيارت امام حسينعلیه السلام و شهداي كربلا پرداخته است!

جابر و حجاج بن يوسف ثقفي

جابر بن عبدالله انصاري، به دليل عشق عميق و وافري كه به اهل‌بيت و خاندان عصمت و طهارت داشت، همواره به انتشار فضايل علي و زهرا و اهل‌بيتعلیهم السلام مي‌پرداخت. به همين دليل حجاج بن يوسف ثقفي، هنگامي كه بر مدينه مسلّط شد، جابر و گروهي ديگر را به جرم طرفداري از عليعلیه السلام و انتشار فضايل آن‌ها دستگير کرد و مورد آزار و شكنجه قرار داد.

«هنگامي‌كه عبدالله بن زبير در مقابل عبدالملك مروان به دعوي خلافت برخاست، عبدالملك، خليفة مرواني، حجّاج بن يوسف را براي دستگيري وي به مكه فرستاد. عبدالله به خانة كعبه پناه برد. حَجّاج خانه را آتش زد. پس از دستگيري ابن زبير، حكومت مكه و مدينه بر او مسلّم شد. پس از آنكه مسجد را از سنگ‌ها و خون‌ها پاك كرد، به مدينه رفت و يك ماه يا بيشتر در اين شهر توقّف كرد. مردم مدينه را به جرم كشتن عثمان، با انواع شكنجه آزار داد. از جمله با مهر فلزّي گداخته‌، دست جابربن عبدالله انصاري، آن صحابي بزرگ و يار باوفاي پيامبر اسلام را مهر زد.... و گردن بسياري ديگر را ممهور ساخت.»8

مرگ جابر و دفن در بقيع

جابربن عبدالله انصاري، افتخارات زيادي كسب‌كرد و نامش در تاريخ اسلام بلندآوازه و ماندگار شد.

او از شدت ضعف و در اثر زيادي سن، در سال 77 هجرت دار فاني را وداع کرد. سينه‌اش لبريز از عشق به پيامبر و اهل‌بيت و پر از معارفي بود كه توسط آن گراميان به او منتقل شده بود.

«توفّي جابر سنة سبع و سبعين و صلّی عليه أبان بن عثمان و كان أمير المدينة و كان عمر جابر أربعاً و تسعين سنة...». 9

«جابر، در سال 77 هجري از دنيا رفت و ابان بن عثما ن كه امير مدينه بود، بر او نماز گزارد و 94 سال عمر کرد.»

جابر بن عبدالله انصاري در بقيع به خاک سپرده شد و قبر پاكش، طبق نقل‌هاي تاريخي، در ضلع شرقي بقيع است. ليكن حوادث و ماجراهاي فراواني سبب ناپيدايي قبر آن بزرگوار گرديد. «صَلَّي عَلَيْهِ مَلاَئِكَةُ السَّمَاء»؛ «فرشتگان آسمان‌ها بر او درود فرستاده و مي‌فرستند.»

14 ـ صهيب بن سنان

صهيب بن سنان رومي، ابو يحيي، که نامش عبدالملك بوده، از صحابي معروف پيامبرخداصلی الله علیه و آله و سلم است؛ چنانكه مباركفوري در كتاب «تحفةالأحوذي» آورده است:

«منزل صهيب در سرزمين موصل، ميان دجله و فرات بوده است. روميان بر اين ناحيه دست يافتند و وي به اسارت آنان درآمد و به روم برده شد. دوران كودكي و جواني‌اش را در رم گذراند. طايفة بني‌كلب او را خريده، به مكه آوردند. پس از آن، عبدالله جدعان او را از بني‌كلب خريد و مدت‌ها بردة عبدالله جدعان بود. چون پيامبر به رسالت برگزيده شد، به آن حضرت ايمان آورد و با عبدالله جدعان به مخالفت برخاست. از دست او آزار و اذيت فراوان ديد. او از مستضعفان و رجال صفّه بود.‌ با پيامبر به مدينه هجرت کرد.»10

به نوشتة مبارکفوري و برخي ديگر از مورخان، صهيب بن سنان از اصحاب صفه بوده و جزو كساني است كه شب‌ها را به عبادت مي‌پرداخت و روزها را در ميدان‌هاي نبرد و جهاد در ركاب پيامبر با مشركان مي‌جنگيد.

دربارة اين شخصيت، مطالب چنداني نيست ليكن رواياتي گوياي عظمت جايگاه او در انديشه پيامبر است.

«الصُّهَيبُ، هُوَ صُهَيْبُ بْنُ سِنَانٍ، مَوْلَي رَسُولِ الله‏». 11

«صهيب، همان صهيب بن سنان است كه غلام و خدمتکار پيامبر خدا بود.»

نكاتي بديع دربارة صهيب

چنانكه پيشتر اشاره داشتيم، پيامبرخداصلی الله علیه و آله و سلم بسيار به صهيب بن سنان علاقمند بود. در روايتي آمده است که پيامبر خداصلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُحِبَّ صُهَيْبًا حُبَّ الْوَالِدَةِ لِوَلَدِهَا». 12

«هر كس به خدا و روز قيامت ايمان دارد، پس دوست بدارد صهيب را، مانند دوستي و محبت مادر به فرزندش.»

همچنين در رواياتي ديگر از عليعلیه السلام دربارة صهيب، نكاتي بديع اشاره شده كه دلالت بر عظمت شأن و والايي جايگاه او در نزد پيامبر و عليعلیهما السلام دارد:

«كَانَ صُهَيب مِمَّن اعْتَزَلَ الْفِتْنَةَ فِي المَدِينَة وَ أَقْبَلَ عَلَي عَلي علیه السلام».13

«صهيب از كساني بود كه در فتنه‌هاي مدينه از آن‌ها كناره گرفت و به عليعلیه السلام روي آورد.»

گرويدن اين شخصيت نامي، در فتنه‌هاي بر باد دهنده و دهشتناك مدينه، به عليعلیه السلام و كناره‌گيري از اين فتنه‌ها، دلالتي روشن بر وجود ضميري روشن و فكري تابنده در صهيب دارد و اگر نبود اين روشني‌ها و بصيرت‌ها، هرگز صهيب در آن فتنه‌هايي كه اصحاب كبار پيامبر هم لغزيدند، كناره نمي‌گرفت و به عليعلیه السلام ملحق نمي‌شد.

مرگ و بدرود حيات

حاكم از عبدالله بن نمير نقل كرده كه گفت:

«صهيب يكنّي أبا يحيي وهو صهيب بن سنان النمري من النمر بن قاسط ‌ ، و كان أصابه سبي فوقع بأرض الروم، فقيل: صهيب الروم، بلغ سبعين سنة، و كان يخضب بالحناء، مات بالمدينة في شوال سنة ثمان و ثلاثين و دفن بالبقيع». 14

«صهيب، با كنية ابو يحيي خوانده مي‌شود و او همان صهيب بن سنان نمري، از تيرة نمرة بن قاسط است. وي به اسارت رفت و در سرزمين رم بود. گفته شده، صهيب رومي،‌ به هفتاد سالگي رسيد. عادت او اين بود كه با حنا خضاب مي‌كرد. در مدينه در ماه شوال سال 38 هجري بدرود حيات گفته و در بقيع مدفون گرديد.»

صهيب بن سنان را در رديف صحابي پاكباخته و خالص پيامبر ياد كرده‌اند كه در بيشتر نبردها همراه و در كنار پيامبر بود. البته وي در مکه نيز زيسته است كه در خانة عبدالله جدعان سختي‌هاي فراواني ديد.

صهيب بن سنان در نبردهاي بسياري در كنار پيامبر خدا بود و افتخارات فراواني نصيب او گرديد.

«مات بالمدينة سنة 38، ثمان و ثلاثين في خلافة علي بن أبي ‌ طالب». 15

«در مدينه از دنيا رفت، در سال 38 هجري، در زمان خلافت عليعلیه السلام»

طبق نقل ابن اثير، حاكم مدينه و برخي از مسلمانان بر او نماز گزاردند و در بقيع، دفنش کردند «البته در مطاوي روايي انعكاس يافته كه صهيب، در اواخر عمر از مسير حق انحراف يافت و به مخالفت با بيعت با عليعلیه السلام پرداخت.16

15. شمّاس بن عثمان

شمّاس بن عثمان، از قبيله بني‌مخزوم و فرزند عثمان بن الشريد و صفيه بنت ربيعة بن عبد شمس است. او از مردان و معاريف مكه و از اشراف بلندآوازة اين شهر بود كه در دوران جاهليت، به رسم آنان مي‌زيست. در اسنادي كه مباركفوري ارائه کرده، او بردگاني داشته و به شدت به رسوم جاهليت وفادار بوده است.

رسالت پيامبر گرامي اسلام، باعث تحوّل عجيبي در روحية او گرديد، به محضر آن حضرت آمد و تقاضا كرد كه اسلام را بر او نمايد. پيامبرخداصلی الله علیه و آله و سلم كلمات وحي را براي او بيان کرد. وي به محض شنيدن بخش‌هايي از كلمات نوراني پيامبر، ايمان آورد. در اين دوره، آزار فراواني از قبيلة خود و قبيلة قريش تحمّل كرد. با سختي و شدتي كه ياران نخستين پيامبر داشتند، او به همراه شخصيت‌هاي بزرگي مانند جعفر بن ابو‌طالب، به دستور پيامبرخداصلی الله علیه و آله و سلم ، به حبشه هجرت كرد. بدين روي، شماس بن عثمان از مهاجران نخستين است كه تمام امكانات و معلّقات را به خاطر ايمان خويش رها كرد. پس از هجرت پيامبر به مدينه و سپري شدن دوران رنج و شكنجة مسلمانان در مكه، به همراه مهاجران نخستين، در هجرت دوم، به مدينه رهسپار شد.

وي در رديف اصحاب صفه درآمد و سپس به منزل مبشّر بن عبد منذر رفت و در منزل وي سكني گزيد. در ماجراي عقد اخوّت ميان مسلمانان، پيامبرخدا ميان او و حنظلة بن ابي‌عامر، عقد اخوّت بست.

«مشهد البدر و الأحد مع رسول الله...» 17

«همراه پيامبر در بدر و اُحد شركت کرد.»

شمّاس بن عثمان در جنگ احد، جراحات بسيار برداشت. به فرمان پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم به مدينه انتقال يافت و پس از مدتي در اثر جراحات وارده به شهادت رسيد. پيامبرخدا بر جنازة وي نماز خواند و در بقيع دفنش کردند.

16. ابوقتادة انصاري

اسم او «حارث» و به گفته‌اي «نعمان» و کنيه‌اش ابوقتاده است. وي فرزند «رِبْعِيّ بْن بَلْدَمَة انصاري» است و مادرش «كبشه»، دختر «مظهر بن حزام» مي‌باشد.

ابوقتاده در زمرة اصحاب پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم و از شجاعان و دلاوران كم‌نظير و از برترين ياران پيامبر است كه به همين سبب «فارس رسول‌الله» لقبش دادند.

مورّخان نگاشته‌اند: «ابوقتاده در تمام غزوه‌ها و جنگ‌هاي صدر اسلام همراه پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم بوده ليکن دربارة حضور وي در بدر، يك رأي و يك نظر نيستند، لذا برخي او را از بدريّون مي‌دانند و جمعي هم بر اين عقيده‌اند كه او از جنگ احد به بعد حضور داشته است.»18

ابوقتاده و همگامي ‌ اش با علي علیه السلام

ابوقتاده از ياران مخلص و با وفاي اميرمؤمنان بوده و در تمام جنگ‌هاي زمان خلافت آن حضرت (مانند جمل، صفين و نهروان) حضور داشته و در جمل و صفين، ملازم ركان آن حضرت بوده است.» 19

ابوقتاده، والي مكّه

هنگامي كه عليعلیه السلام به خلافت رسيد، خالد بن عاص بن هاشم بن مغيرة مخزومي را كه از سوي عثمان والي مكه بود عزل كرد و ابوقتادة انصاري را بر ولايت آن شهر منصوب کرد ليکن پس از مدتي، وي را از سمت خويش بركنار نمود و قثم بن عباس را به جايش گمارد.

ابوقتاده به خاطر عشق وافري كه به عليعلیه السلام داشت، از مكه راهي كوفه شد و در كنار آن حضرت تا پايان عمر شريفش در كوفه ماند.

«آنگاه كه امير مؤمنانعلیه السلام آمادة حركت به سوي بصره و جنگ با ناكثين گرديد، ابوقتاده مطالبي گفت كه حكايت از ايمان عميق او به ولايت آن حضرت و وفاداري نسبت به او داشت.»20

«اميرمؤمنان در جنگ خوارج، سپاه خود را آرايش داد و فرماندهي ممينه را به حُجر بن عدي و ميسره را به شيث بن ربعي يا معقل بن قيس رياحي و سواره نظام را به ابو ايّوب انصاري و پياده نظام را به ابوقتادة انصاري سپرد و خود در قلب لشكر قرار گرفت.»21

خطيب بغدادي نقل مي‌كند: «هنگامي كه امير مؤمنان عليعلیه السلام از جنگ با نهروانيان فراغت يافت، ابوقتادة انصاري، با شصت يا هفتاد نفر از اصحاب رسول الله، به مدينه مراجعت نمود.»22

ابوقتاده به محض ورود به مدينه، به ديدار عايشه شتافت وگفت‌وگوهايي ميان آنان انجام گرفت. در پايان، عايشه گفت: اي ابوقتاده، نبايد چيزي مانع آن شود كه من حقّي دربارة علي بن ابي‌طالب بگويم و آن اين است كه از پيامبرخدا شنيدم دربارة علي فرمود:

«تفترق أمّتي علي فرقتين، تمرق بينهما فرقة محلّقون رئوسهم مخفّون شواربهم.... يقرئون القرآن لاتتجاوز تراقيهم، يقتلهم أحبّ النّاس إلي و أحبّهم إلي الله تعالي». 23

«امّتم به دو گروه تقسيم مي‌شوند؛ گروهي از دين خارج مي‌شوند، سرهايشان را مي‌تراشند، شارب‌هاي خود را كوتاه مي‌كنند. قرآن تلاوت مي‌كنند كه از حنجره‌شان تجاوز نمي‌كند. اين گروه را كساني مي‌كشند كه نزد من و خداوند محبوبترين بندگان خدايند.»

چون عايشه اقرار به حقانيت عليعلیه السلام كرد، ابوقتاده گفت: حال كه مي‌داني علي محبوبترين آفريدة خدا در نزد پيامبر و خداوند است اکنون چرا با او به مخالفت برخاسته‌اي؟! عايشه از پاسخ طفره رفت.

تاريخ وفات ابوقتاده

«ابوقتاده در سال 48 يا 50 هجري، پس از خلافت اميرمؤمنان و دوران امامت امام مجتبيعلیه السلام در مدينه از دنيا رفت و در بقيع دفن گرديد.»24

17. قيس بن سعد بن عباده

نامش قيس، کنيه‌اش ابو عبدالله، پدرش سعد بن عباده، رییس قبیلة خزرج بود و مادرش فکهيه نام داشت. ولادتش را اندكي پيش از ظهور اسلام دانسته‌اند. او در همان روزهاي نوجواني و در سن 12 سالگي به پيامبرخداصلی الله علیه و آله و سلم گرايش يافت و به گروه مسلمانان پيوست و از صحابة مكّي پيامبر شمرده مي‌شود.

با پيامبرخدا به مدينه هجرت كرد و پس از غزوة بني‌المصطلق، در همة جنگ‌هاي آن حضرت شركت داشت. در مكه كنار رسول الله و در مدينه همگام با آن حضرت بوده و خدمات فراواني را در جبهه‌هاي جنگ به اسلام و پيامبر نموده است.

حضور در واقعة غدير

طبق نقل ابن اثير در «اُسدالغابه»، قيس بن سعد در واقعة غدير حضور داشت و با توجه به ايمان عميقي كه به پيامبر و بيانات آن حضرت داشت، يكي از دوازده نفري است كه با ابوبكر، روياروي شد و در اثبات فضيلت و حقانيت عليعلیه السلام دفاعيه‌هاي فراواني را ارائه كرد. عليعلیه السلام او و همراهانش را به آرامش دعوت کرد و آنان به اعتراض كلامي بسنده كردند.

حضور در نبردهاي دوران امام علي و امام مجتبي علیهما السلام

«قيس بن سعد» در نبردهاي جمل، صفين و نهروان، حضوري چشمگير داشت و به جانبازي پرداخت و جراحاتي برداشت. او در دوران عليعلیه السلام به فرماندهي شرطة‌الخميس رسيد و از ياران با وفاي عليعلیه السلام بود.»25

قيس بن سعد دركنار عليعلیه السلام افتخار مي‌كرد و به خود مي‌باليد كه همگام با شخصيتي است كه محبوبترين فرد در نزد خدا و رسول‌ است.

ايشان، همچنين مدتي را از ناحية عليعلیه السلام فرماندار آذربايجان بود ودر زمان امام مجتبيعلیه السلام از فرماندهان و پيشقراولان سپاه آن حضرت به شمار مي‌رفت و پس از امام مجتبيعلیه السلام جزو محبّان و پيروان امام حسينعلیه السلام بوده است.

بازگشت به مدينه و لبيك دعوت الهي

چنان‌كه از ماجراي زندگي وي برمي‌آيد و ابن‌اثير به آن اشاراتي رمزي و كوتاه نموده، قيس در سال 19 پس از هجرت، در فتح مصر شركت كرد و مدتي را همانجا ساكن شد تا اين كه در ماجراي اعتراض و شورش مردم مدينه عليه عثمان و قتل وي و خلافت عليعلیه السلام به مدينه بازگشت. او همچنين در كوفه، در كنار امير مؤمنان بود و پس از شهادت آن حضرت، به مدينه بازگشت و در آغاز امامت امام حسينعلیه السلام سال 61 هجرت، در مدينه دار فاني را وداع گفت و در بقيع مدفون گشت.26

18. ابو رافع

در نام وي اختلاف است؛ بعضي او را طالب و برخي خزيمه خوانده‌اند.27 كنية وي ابو رافع است. خاندانش از سابقين وپيشگامان اسلام‌اند. خاندان ابو رافع از برترين خانواده‌هاي شيعه‌ هستند كه به نام وي به عنوان «آل ابي‌رافع» شهرت يافته‌اند.

مسلمانيِ ابو رافع، در همان روزهاي نخستين رسالت روي داد. او دو بار هجرت كرد؛ هجرت به حبشه و هجرت به مدينه. در تمام جنگ‌ها، در كنار پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم و ملازم ركاب آن حضرت بوده است. جنگ‌هاي احد، بدر، خندق و حنين از جنگ‌هايي است كه نام وي در شمار مجاهدان آن صحنه‌ها، به صورتي پررنگ ثبت شده است.

نماز بر دو قبله

روزي‌كه پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم در مسجد قبلتين (15 شعبان) در حال نماز ظهر، مأمور به تغيير قبله شد، ابورافع در كنار آن حضرت حضور داشت و بر دو قبله نماز گزارد.

در كنار علي علیه السلام

بعد از رحلت پيامبرخداصلی الله علیه و آله و سلم ملازم عليعلیه السلام بود و همراه آن حضرت به كوفه رفت و خزانه‌دار كوفه شد.

ماجراهاي فراواني در بارة ابو رافع و خزانه‌داري بيت‌المال عليعلیه السلام در كتب تاريخي مطرح شده است.28

بعد از شهادت امام علي با امام حسن مجتبيعلیهما السلام به مدينه بازگشت. او از نخستين دانشمندان شيعه محسوب مي‌شد. كتاب «السنن و الأحكام و القضايا» از تصنيفات او است كه روايات آن را از حضرت عليعلیه السلام نقل مي‌کند. عبدالله و علي نيز از فرزندان او هستند و از اصحاب و ياران با وفاي عليعلیه السلام به شمار رفته‌اند. كتاب «قضايا اميرالمؤمنين» از تصنيفات عبدالله است و علي بن ابي‌رافع نيز كتاب‌هاي بسياري در فنون فقه نگاشته است.29 كتاب‌هايي در «وضو» و «صلاة» از نوشته‌هاي او است.

‌ مرگ ابو ‌ رافع و دفن وي در بقيع

به نوشتة فاكهي، ابو ‌رافع در سال 58 هجرت از دنيا رفت و در قبرستان بقيع به خاك سپرده شد.

«توفّي في المدينة في نفس العام الذي استشهد فيه الامام أميرالمؤمنين و دفن بالبقيع.» 30

«در مدينه، در سالي كه عليعلیه السلام به شهادت رسيد وفات يافت و در بقيع مدفون گرديد.»

19. جَبَلة بن عمرو انصاري (ساعدي)

او از ياران بزرگ و با فضيلت پيامبر بود و از فقهاي صحابه به شمار مي‌آمد.

«كان جبلة بن عمرو فاضلاً من فقهاء الصحابة.» 31

«جبلة بن عمر از افراد فاضل و از فقهاي صحابة پيامبر بود.»

در كنار پيامبر، در جنگ‌هاي فراوان، از جمله بدر و احد و خندق و... حضور داشت و كلمات نوراني پيامبر را فرا مي‌گرفت و از پيامبر در بارة مفاهيم و محتواي آيات مي‌پرسيد و آن‌ها را در سينة خود حفظ مي‌كرد. به حق او از فقهاي صحابة پيامبر بود.

در جبهه علي علیه السلام

پس از رحلت پيامبرصلی الله علیه و آله و سلم ، جبلة بن عمرو از عليعلیه السلام جدا نشد و در جبهة آن حضرت قرار گرفت. «با آن حضرت به كوفه رفت و در نبردهاي جمل، صفين و نهروان حضور فعّال داشت.»32

او از منتقدان ماجراي سقيفه بود و همواره از مظلوميت و حقانيت عليعلیه السلام سخن مي‌گفت.

در برابر عثمان

او با توجه به اعتقاد شديد به حقانيت عليعلیه السلام در برابر خلفا، موضع تندي داشت؛ از جمله در برابر عثمان به موضعگيري‌هاي صريح مي‌پرداخت.

«جبلة بن عمرو نخستين كسي است كه با سخنان تند و خشن، به عثمان اعتراض کرد. بدين ترتيب كه روزي جبله در ميان گروهي از افراد قبيلة «بني‌سعد» نشسته بود و زنجيري در دست داشت، عثمان كه از آنجا عبور مي‌كرد، به آنان سلام كرد. مردم جواب سلام او را گفتند. در اين هنگام جبله رو به مردم كرد و گفت: چرا جواب سلام كسي را مي‌دهيد كه اين همه اعمال خلاف مرتكب مي‌شود؟ سپس رو كرد به عثمان کرده، گفت: بايد اين نورچشمي‌ها را طرد كني وگرنه اين زنجير را به گردنت خواهم انداخت.

عثمان گفت: كدام نورچشمي‌ها؟ من براي انجام كارها افراد شايسته را انتخاب مي‌كنم.

جبله پاسخ داد: آيا مروان، معاويه، عبدالله بن عامري و عبدالله بن سعد ابي‌‌سرح را به دليل شايستگي آنان انتخاب كرده‌اي؟

اينان كساني هستند كه قرآن و پيامبر، خون بعضي از آنان را هدر اعلام نموده و هيچ ارزشي در اسلام ندارند. عثمان كه در برابر سخنان نافذ و اعتراض منطقي جبله پاسخي نداشت، آنجا را ترك كرد. از آن روز اعتراض شروع شد و مردم نسبت به عثمان جري شدند.»33

همچنين موضعگيري تند او نسبت به عثمان در خصوص داروغة مدينه، حارث بن حكم، در تاريخ مشهور است.

«به تسلّط حارث بن حكم به بازار مدينه به دستور وي اعتراض كرد. عثمان، «حارث» را داروغة بازار قرار داده بود و او به دستور و موافقت عثمان، اجناس رسيده از اطراف را مي‌خريد و به قيمت دلخواه خود مي‌فروخت و مجالي براي بازاريان باقي نمي‌گذاشت. حارث علاوه بر اين، كراية دكانداران و دست‌فروش‌ها را براي خود جمع‌آوري مي‌كرد و با مردم، بدرفتاري مي‌نمود و هر چه مسلمانان در مورد كوتاه كردن دست حارث از بازار، با عثمان گفت‌وگو كرده بودند، او ترتيب اثر نداده بود و همين امر موجب اعتراض شديد جبله بود.»34

«باري، جبله نه تنها در زمان حيات عثمان با او مبارزه مي‌كرد، بلكه از آنجا كه او را عنصري خطاكار مي‌دانست، پس از مرگ وي نيز هنگامي كه خواستند جنازة او را در قبرستان بقيع دفن كنند، از اين كار جلوگيري كرد. از اين رو، جنازة عثمان را به حش كوكب بردند و در آنجا به خاك سپردند.»35

در بحار، متني در خصوص وساطت افراد دارد كه جبله، دست از عثمان بردارد ولي او همواره بر مخالفت با عثمان اصرار ورزيده و پاي فشرده است. در اين زمينه، مباحث مفصلي دربارة وي در الغدير (ج9، ص 212) وجود دارد كه خوانندگان را به آن كتاب ارجاع مي‌دهيم.

«أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ مَشَي إِلَي جَبَلَةَ وَ مَعَهُ ابْنُ عَمِّهِ أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ فَسَأَلاهُ الْكَفَّ عَنْ عُثْمَانَ. فَقَالَ وَ اللهِ لا أَقْصُرُ عَنْهُ أَبَداً، وَ لا أَلْقَي اللهَ فَأَقُولُ (أَطَعْنا سادَتَنا وَ كُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلاً...)».36

«زيدبن ثابت با پسرعمويش ابو اسيد ساعدي نزد جبله رفته و از او خواستند از عثمان دست بردارد. گفت: هرگز دست از او برنمي‌دارم و نمي‌خواهم خدا را در حالي ملاقات كنم كه در برابر سؤال خداوند بگويم: ما از بزرگان و رييسان خود اطاعت مي‌كرديم، آن‌ها ما را گمراه كردند.»

مرگ جبله و آرميدن در بقيع

«جبله، در سال 38 هجري، چشم از جهان فروبست. مسلمانان زيادي بر جنازة مطهّرش نماز گزاردند و در بقيع دفنش کردند.»37

البته از برخي مطاوي تاريخي برمي‌آيد كه وي در مصر سكونت گزيده ولي هرگز اشاره‌اي به دفن وي در مصر نکرده‌اند، بلكه صاحب «الاستيعاب» محل دفنش را بقيع دانسته است. به همين جهت به نقل عبارتي از بحار، از مرحوم مجلسي بسنده مي‌كنيم:

«ذكر القاضي عياض في المدارك أن المدفونين من أصحاب النبي هناك عشرة آلاف و لكن الغالب منهم مخفي الآثار عيناً وجهةً و سبب ذلك أن السابقين لم يعلموا القبور بالكتابة و البناء، مضافاً إلي أنّ تمادي الأيام يوجب زوال الآثار...» 38

«قاضي عياض در مدارك خود آورده است: مدفونين در بقيع از اصحاب پيامبر، دو هزار نفرند ليكن بيشتر آن‌ها، آثارشان از حيث اصل و نام و نشان، مخفي است ‌و سبب اين مسأله هم اين است كه سابقين، قبور اين صحابه را در كتب خود نياورده‌اند. مضاف بر اين، گذر ايام موجب زوال نشانه‌ها مي‌شود.»

چنانكه در مورد صحابه و تابعين آن شد كه دربارة جبله و بهلول بن ذؤيب و... شد.

والسلام عليكم و رحمة الله وبركاته

پی ‌ نوشت ‌ ها:

1 . سليم بن قيس الهلالي، كتاب سليم بن قيس، تحقيق محمدباقر الانصاري، بي‌تا، بي‌نا، ص 186

2 . محمدعلي عالمي، پيغمبر و ياران، ج2، مؤسسه مطبوعاتي افتخاريان، 1346

3 . محمدعلي عالمي، پيشين، ص 114

4 . همان، ص 116

5 . محمدباقر مجلسي، بحارالانوار، ج16، دارالعلم بيروت، 1987، ص 31

6 . محمد بن يعقوب كليني، اصول كافي، ج2، پاساژ سعدي، بي‌تا، ص 606

7. محمدباقر مجلسي، بحارالانوار، ج 41، ص 302، دارالعلم بيروت، 1987 م.

8 . اميني، عبدالحسين، الغدير، ج9

9 . ابن اثير، ابي‌الحسن علي بن محمد الجزرني، ج10، دار احياء‌ التراث العربي، بيروت،

بي‌تا، ص 257

10 . ابن عبدالرحيم المباركفوري، تحفة الاحوذي، ج2، دارالكتب العلميه، التبيان، 1283هـ . ق. ، ص 304

11 . الشيخ حسن صاحب المعالم، التحرير الطاووسي، تحقيق فاضل الجواهري، مكتبة آيةالله المرعشي، 1411هـ.ق، ص 92

12 . مجلسي، محمدباقر، ج 41، دارالعلم بيروت، 1987م، ص 326

13 . همان، ص 327

14 . الحاكم النيشابوري، المستدرك علی الصحيحين، ج3

15 . المباركفوري، پيشين، ص 303

16 . ر. ك: اسد الغابه، ج2، ص 36

17 . مؤسسة البحوث الاسلاميه، شهداء الاسلام في عصر الرسالة، مرکز الاعلام.

18 . ر. ك: الاصابه في تمييز الصحابه، ج7، ص 237

19 . ابن اثير، ابي‌الحسن علي بن محمد، ج5، دراحياء التراث العربي، لبنان، 1970م.

20 . تاريخ طبري.

21 . همان.

22 . همان.

23 . حسكاني.

24 . ابن اثير، اسدالغابه، ج1، ص120

25 . محمدعلي عالمي، پيغمبر و ياران، ج4، مؤسسه مطبوعاتي افتخاريان، بي‌تا، ص 232

26 . ر. ك: اسدالغابه، حرف ق.

27 . ر. ك: اسدالغابه

28 . جعفر سبحاني، فروغ ابديت، ج2، انتشارات جامعه مدرسين، 1363، ص 218

29 . السيد ناصر الطيبي، ابورافع، مولي رسول الله، مجمع البحوث الاسلامية، 1412هـ . ق، ص64

30 . ابن خلكان، دفيات الاعيان، مراجعه شود.

31 . ابن اثير، اسدالغابه، پيشين، ج5، ص 187

32 . جعفر سبحاني، شخصيتهاي اسلامي شيعه، چاپخانه علميه قم، 1359، ص 107

33 . جعفر سبحاني، پيشين، ص 108 به نقل از تاريخ طبري، ج5، ص 114

34 . جعفر سبحاني، پيشين، ص 108، به نقل از تاريخ طبري، ج5، ص114

35 . همان، ص 110، به نقل از الاصابه في تمييز الصحابه، ج1، ص 225

36 . مجلسي، محمدباقر، بحارالانوار، ج21، دارالعلم بيروت، 1987م، ص 292

37. ر.ک: الاستيعاب، ج 6

38 . محمدباقر مجلسي، بحارالانوار، ج48، ص297